



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ بهمن ۱۴۰۱
مصادف با: ۶ رجب ۱۴۴۴
جلسه: ۲۳

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر
موضوع جزئی: ولایات مجعول از طرف خداوند - ۳. ولایت حاکم شرع (فقیه) -
دلیل سوم - ادله ولایت حاکم شرع (فقیه) - مقدمه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

جلسه گذشته ادله‌ای درباره ضرورت حکومت در عصر غیبت ذکر کردیم و به دو دیدگاه کلی درباره اثبات ولایت برای فقیه اشاره کردیم؛ لکن قبل از اینکه وارد ادله اثبات ولایت شویم، یک دلیل از ادله ضرورت حکومت در عصر غیبت باقی مانده که آن را اشاره کنیم و بعد بحث را دنبال می‌کنیم. ما دو دلیل ذکر کردیم؛ این دو دلیل اثبات می‌کرد ضرورت حکومت را در عصر غیبت.

دلیل سوم

دلیل سومی هم در مسأله وجود دارد و آن هم روایات است؛ روایات متعددی در این رابطه قابل ذکر است. من چند روایت را نقل می‌کنم:

روایت اول

روایتی است که از فضل بن شاذان در کتاب علل نقل شده؛ روایت طولانی است، اما این فقره از روایت که می‌فرماید: «فَلَمْ يَجْعَلْ أُولَى الْأَمْرِ وَأَمْرَ بَطَاعَتِهِمْ قِيلَ لِغَلَلِ كَثِيرَةٍ مِنْهَا أَنَّ الْخُلُقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَأَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَوْا ذَلِكَ الْحَدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَّى وَالْدُخُولِ فِيهَا حُظْرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لَذَتَهُ وَمَنْفَعَتَهُ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَمِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ وَلِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخُلُقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَلَا قَوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَيَقْسِمُونَ فِيئَتَهُمْ وَيُقِيمُ لَهُمْ جَمْعَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ وَيَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدِّينُ وَغَيَّرَتِ السُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ وَلَزَادَ فِيهِ الْمُتَبَدِّعُونَ وَتَقَصَّ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَشَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّا وَجَدْنَا الْخُلُقَ مَقْصُومًا مُتَحَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَاخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشَتَّتِ أَنْحَائِهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قِيَمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ (ص) لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيْنَا وَ...»^۱. این روایت به نقل‌های دیگری هم وارد شده، اما عمده این است که در این روایت سؤال از امامت ائمه اثنی عشر است؛ لکن تعلیل‌هایی که در کلام امام (ع) ذکر شده، مربوط به همه اعصار است. یعنی مواردی که اینجا ذکر شده، این فقط مربوط به عصر امام معصوم نیست؛ در غیر عصر امام معصوم هم اینها وجود دارد. این خودش یکی

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۵؛ عیون اخبار الرضا، باب ۳۴، ح ۱.

از مؤیدات تعمیم اولی الامر در آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» از معصومین به کل من کان له حق شرعاً للولاية می باشد. در حقیقت سؤال از این است که چرا اولی الامر جعل شده اند و چرا امر به اطاعت آنها شده است. از این علت ها دو مطلب را می توان استفاده کرد:

۱. اینکه دایره اولی الامر را از معصومین (ع) توسعه دهیم به کسانی که منصوب من قبل الائمه؛ آنهایی که ما می گوئیم اولی الامر و صاحب ولایت هستند، در واقع منصوب از ناحیه ائمه هستند.

۲. علت هایی که در این روایت ذکر شده، این علت ها در همه اعصار وجود دارد؛ در عصر غیبت هم این علت ها اقتضا می کند که اولی الامر ولایت داشته باشند.

روایت دوم

جمله معروف امیرالمؤمنین (ع) است که می فرماید: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ». امیرالمؤمنین (ع) وقتی شنید خوارج گفتند «لا حکم الا لله»، فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ»، بعد آن بیانی که ابتدا خواندم را بیان می فرماید.

نظیر این را امیرالمؤمنین (ع) در چند جا دارند که مسأله ضرورت حکومت، آن هم حکومت الهی در عصر غیبت مسلم از اینها استفاده می شود.

روایت سوم

روایتی از امیرالمؤمنین (ع) در کتاب محکم و متشابه آمده از تفسیر نعمانی: «وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَجَهٌ وَاحِدٌ لَا يَكُونُ مَعْنَى مِنْ مَعَانِي الْأَمْرِ إِلَّا وَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ نَهْيًا وَلَا يَكُونُ وَجَهٌ مِنْ وَجْهِ النَّهْيِ إِلَّا وَمُقَرَّرُونَ بِهِ الْأَمْرَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ إِلَى آخِرِ آيَةٍ فَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يَخِينُونَ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ... وَفِي هَذَا أَوْضَحُ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ يَقُولُ بِأَمْرِهِمْ فَيَأْمُرُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَيُجَاهِدُ الْعَدُوَّ وَيَقْسِمُ الْغَنَائِمَ وَيَفْرِضُ الْفَرَائِضَ وَيَعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَيُحَذِّرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ إِذْ كَانَ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ أَحَدَ أَسْبَابِ بَقَاءِ الْخَلْقِ وَإِلَّا سَقَطَتِ الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَلَمْ يَرْتَدِعْ وَلَفَسَدَ التَّذْيِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْعِبَادِ»، امر و نهی به عنوان لازمه زندگی بشر در نظر گرفته شده، و اینکه این اوامر و نواهی الهی باید یک متصدی داشته باشد که اینها اجرا شود و اساساً وقتی می گوید بقاء خلق متوقف بر این اوامر و نواهی و اجرای آنهاست، الی یوم القيامة ضرورت وجود این اوامر و نواهی و اجرای آنها را گوشزد می کند.

روایت چهارم

روایت دیگری هم نقل شده که امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِيُّ وَفَرْعُهُ السَّامِيُّ بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. المحکم و المتشابه، ص ۵۰.

الْفَيْءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعِ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ»^۱. این طبیعتاً اشاره به امامت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه اثنی عشر دارد؛ اما وقتی می‌فرماید زمام دین، نظام مسلمین، صالح دنیا، عزّ مؤمنین و اینکه اسّ الاسلام است، اینها را می‌شود بگوییم که فقط مختص به زمان حضور است و تمام اینها از دید شارع در زمان غیبت بلا اهمیت شود؟ واقعاً می‌شود ملتزم به این امر شد؟ اینکه بگوییم این همه کسانی که در دایره علوم اسلامی تحصیل می‌کنند، وظیفه آنها تبلیغ و ترویج این معارف است، آن وقت اینها به طور کلی مردم را رها کنند به اینکه به هر شکلی زندگی کنند، ولو تحت سیطره غیرمسلمانان یا آن مشکلاتی که قهراً در صورت نبود امامت پیش می‌آید.

روایت پنجم

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبْطَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ»^۲. وقتی می‌گوید خداوند از علما این پیمان را گرفته آیا این جز در پرتو یک قدرت اجرایی مسلط با ابزارهای لازم تقنینی و اجرایی میسر نیست. من به همین مقدار بسنده می‌کنم؛ این خیلی روشن است و چندان بحث هم ندارد.

یک شبهه

لازم است یک شبهه در پایان دلیل سوم مطرح و بررسی شود و آن اینکه این روایات همگی دلالت می‌کند بر اینکه امام معصوم چنین وظایفی بر عهده دارد؛ یا به تعبیر دیگر اینها تنها در سایه وجود یک حاکم معصوم میسر است و روایات متعددی داریم که بر عصمت امام دلالت می‌کند؛ یعنی می‌گوید امام باید معصوم باشد. برخی عصمت را در امام و حاکم اسلامی لازم می‌دانند و می‌گویند ادله چنین چیزی را دلالت می‌کند. روایاتی که این همه راجع به امامت گفته و اساس اسلام دانسته و مأموریت‌های مهمی بر دوش او گذاشته، اینها همه برای امام معصوم است؛ هیچ یک از این مسئولیت‌ها در غیر حاکم معصوم و نسبت به او وجود ندارد.

پاسخ

این شبهه پاسخ‌هایی دارد که من فقط به یک پاسخ اشاره می‌کنم و عبور می‌کنم؛ و آن اینکه اگر در عصر غیبت هم سخن از یک فقیه عادل به میان آید و البته با شرایط (حدود ۸ یا ۹ شرط برای زمامدار در عصر غیبت ذکر شده، عدالت و فقاقت هم هست) اگر ما می‌گوییم فقیه عادل حق حکومت برای او وجود دارد و مشروعیت دارد حکومت و ولایت او، این در حقیقت نیابة عن المعصوم این کار را انجام می‌دهد. بنابراین اصل امامت منوط به عصمت است؛ مهم‌ترین شرایط به حسب این ادله برای امام، مسأله عصمت است؛ ولی همانطور که امام معصوم در زمان حضور، همه کارها را نمی‌تواند به ید خودش انجام دهد و نائب می‌گمارد در مناطق مختلف، ولات متعدد را در مناطق مختلفی که تحت سیطره حکومت اسلامی هستند می‌گمارد، چقدر افراد و والیان متعدد در مناطق مختلف ولات اسلامی از طرف امیرالمؤمنین منصوب شدند، آنها که عصمت نداشتند. اگر عصمت به معنای دقیق کلمه بخواهد مدنظر باشد و با ملاحظه اشکالی که این مستشکل مطرح کرده بخواهیم بسنجیم، باید همه عمال حاکم اسلامی هم معصوم باشند مثل خودش، اما این امکانش وجود ندارد. لذا نائبانی را می‌گمارد و والیانی را به نیابت از خودش در مناطق مختلف می‌گمارد که آنها به این امور بپردازند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

کسی که منصوب من قبل الله است، باید معصوم باشند چون منصوب من قبل الله یا من قبل النبی هستند و اساساً اگر عصمت شرط باشد، جز خداوند تبارک و تعالی قادر به تشخیص عصمت نیست؛ هیچ کسی نمی تواند معصومیت را بفهمد، ما نمی توانیم درک کنیم؛ نهایتش این است که می گوئیم تالی تلو معصوم است؛ اینقدری که می بینیم و می شنویم و انس داریم، نتیجه می گیریم این واقعاً عادل است، تالی تلو معصوم شده و تعابیری که قرابت آنها را با یک شخص معصوم نشان می دهد. اما واقعاً خود معصوم را چگونه می توانیم بفهمیم و تشخیص دهیم؟ بنابراین معصوم بودن به عنوان یک شرط فقط در مورد ائمه منصوب از ناحیه خدا و پیامبر(ص) قابل قبول است؛ اما در غیر آنها چه آن ولایتی که از ناحیه خود آنها منصوب شده اند در مناطق مختلف بلاد اسلامی و چه کسانی که منصوب از طرف آنها برای بعد از خودشان در نظر گرفته شده اند، آنها لازم نیست معصوم باشند و اصلاً امکانش هم نیست.

پس با توجه به ضرورت حکومت در عصر غیبت و مسئولیت ها و وظایف و اهدافی که حکومت اسلامی و دینی دارد و با توجه به اینکه شارع راضی به تعطیلی هیچ یک از اینها نیست، و با توجه به اینکه در زمان غیبت کسی که معصوم باشد وجود ندارد - به غیر از وجود مقدس امام زمان(عج) - پس نتیجه این است که کسانی که قرابت بیشتری دارند ولو معصوم نباشد، نیابتاً از طرف آنها عهده دار امور شوند. بنابراین جای آن توهم نیست؛ چون کسانی که امامت را به عهده می گیرند، نائب از طرف امام معصوم هستند، دقیقاً مثل نیابتی که برخی از ولایت از خود معصومین داشتند برای برخی مناطق؛ این تفاوتش به حسب زمان است. آن در مکان خاصی همزمان با خود ائمه اتفاق افتاد، ولی نسبت به این زمان در واقع در طول زمان ائمه و بعد از ائمه هستند.

مؤید ضرورت حکومت در عصر غیبت

ما سه دلیل گفتیم، یک مؤید هم را می توانیم ذکر کنیم برای مسأله ضرورت حکومت؛ آن مؤید هم با مروری بر ابواب مختلف فقهی قابل استفاده است. از اول تا آخر فقه ما حدوداً ۵۷ باب فقهی داریم، حالا با کم و زیاد؛ در اکثر این ابواب یک فصول یا قسمت هایی در آن احکام مرتبط با حکومت وجود دارد. اینکه می گوئیم احکام مرتبط با حکومت، یعنی به مناسبت هایی شما تعبیر امام، والی، حاکم شرع و امثال اینها را مشاهده می فرمایید؛ ادله ای که در ابواب مختلف فقهی ذکر شده که در همه اینها این عناوین به کرات مورد استفاده قرار گرفته، اینها همه با هم می تواند مؤید این باشد که به طور کلی در ابواب مختلف فقهی هم به این مسأله توجه شده است؛ البته با اختلاف در سعه و ضیق موارد، و الا اصل اینکه در مواردی امور بدست حاکم و سلطان است، بدست ولی است، اینها همه تأیید می کند لزوم حکومت و وجود حاکم را در عصر غیبت.

ادله ولایت حاکم شرع (فقیه)

مقدمه

اما می آئیم سراغ اثبات ولایت برای حاکم شرع یا فقیه. گفتیم دو راه و دو طریق برای اثبات ولایت می توانیم ذکر کنیم؛ این دو طریق از کجا حاصل شده و فرق آن چیست و آیا هر دو طریق می تواند اثبات ولایت برای حاکم شرع کند یا نه. الان مدعا چیست؟ مدعا این است که برخی ولایات از طرف خداوند جعل شده است؛ حرف ما این بود، ما گفتیم جعل برخی ولایات از طرف خداوند در طول ولایت خداست و این منافاتی با ولایة احد علی احد ندارد و استثناء از آن هم محسوب نمی شود؛ اصلاً خروج این موارد، خروج تخصصی است. ولایة الله تبارک و تعالی و ولایت کسی که مجعول از طرف خداست، تخصصاً از دایره

عدم ولایة احد علی احد خارج است. حالا می‌خواهیم ولایت حاکم شرع و ولایت فقیه را اثبات کنیم که این ناشی از کجاست؛ باید اثبات کنیم که ولایتش از طرف خدا جعل شده است. اینجا گفتیم دو طریق و مسیر برای تعیین والی و استقرار ولایت متصور است: یکی نصب و اینکه از طرف خداوند تبارک و تعالی نصب صورت بگیرد؛ یکی هم انتخاب است.

اگر ما طریق نصب را بپذیریم - که ادله آن را باید ذکر کنیم - این مسأله به وضوح ثابت می‌شود؛ یعنی اگر ما این طریق را طریق متعین برای تعیین والی بدانیم، نصب از طرف خدا یا نبی یا ائمه به هر طریق صورت بگیرد و ادله این را اثبات کند، ولایت آنها ثابت می‌شود، چون اصلاً مدعا ولایات مجعول از طرف خداوند و کسی است که منصوب از طرف خداوند است، مثل پیامبر و ائمه.

اما راه دوم چطور؟ اگر سخن از انتخاب به میان آمد، آیا ادله این هم می‌تواند اثبات ولایت کند یا نه؟ یا اگر نظر سومی در مسأله داشتیم، یعنی گفتیم منصوبین از طرف خداوند که با نصب باید معلوم شوند، یعنی در مورد ائمه آنها باید حتماً از طرف خدا نصب شده باشند؛ آنجا نظریه نصب را باید بپذیریم. اما برای بعد از آنها و مثلاً در عصر غیبت، نظریه انتخاب را بپذیریم.

نظر سوم حد وسط این دو نظر است. نظر اول نصب است مطلقاً؛ نظر دوم انتخاب است مطلقاً حتی با حضور معصوم؛ نظر سوم تفصیل می‌شود که با حضور معصوم نصب و در زمان عدم حضور معصوم، انتخاب. بالاخره این سه طریق وجود دارد؛ اصل آن همان دوتاست، این انتخاب را در طول نصب می‌دانند. طبق نظریه اول که معلوم است، این ولایت بالاخره اصلاً صریحاً دلالت بر نصب می‌کنند ادله، ادله برای همین ذکر می‌شوند. اما در مورد نظریه دوم و سوم یا تفصیلی که در مسأله هست، ادله‌ای وجود دارد که ولایت را به این طریق ثابت کند؟ اگر ما ادله‌ای را استفاده کردیم و ذکر کردیم، بالاخره نتیجه‌اش چه می‌شود؟ اینکه اینها صاحب ولایت هستند؛ ولی منتهی باید نکته‌ای مدنظر باشد و اینکه این ولایت مجعول است یا نه، یعنی چطور می‌توانیم بین جعل و انتخاب جمع کنیم. این را در ادامه دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»